

## مقدمه مترجم

تاریخ چیست؟ مورخان و فیلسوفان پاسخهای مختلفی به این پرسش داده‌اند. هر یک از این پاسخها که خود برخاسته از دیدگاههای متفاوت درباره تاریخ است جنبه‌های مختلف این پدیده را روشن می‌سازد. اما قبل از هر چیز باید بین دو معنای متفاوت واژه «تاریخ» تمایز قائل شد.<sup>۱</sup> واژه تاریخ، از یک سو برای اشاره به جریان رویدادهای گذشته، یعنی لایه خاصی از واقعیت که مطالعه و پژوهش آن حرفه تخصصی مورخان است، و از سوی دیگر، برای اشاره به پژوهش مورخ درباره رویدادهای گذشته، یعنی نوع خاصی از پژوهش با موضوعی خاص به کار می‌رود.<sup>۲</sup> مثلاً وقتی می‌گوییم «در تاریخ بشر، دو جنگ جهانی اتفاق افتاده است»، به همان معنای اول، یعنی به «واقعیت تاریخ» نظر داریم، و وقتی می‌گوییم «در تاریخ از فلان سلسله و بهمان واقعه بحث می‌شود»، به معنای دوم، یعنی «علم تاریخ» نظر داریم. برخی نویسندگان برای نشان دادن این تمایز از تعابیر «تاریخ (۱)» و «تاریخ (۲)» استفاده کرده‌اند، برخی نیز برای این منظور، «تاریخ به مثابه رویداد»<sup>۳</sup> و «تاریخ به مثابه گزارش»<sup>۴</sup> را به کار برده‌اند.<sup>۵</sup>

1. Dray, W. H. (1993), *Philosophy of History*, 2nd ed., Prentice-Hall Inc., p. 1.

2. ای. اچ. کار، با نقل سخن کالینگوود درباره فلسفه تاریخ مبنی بر اینکه «فلسفه تاریخ نه با گذشته به خودی خود و نه با اندیشه مورخ درباره گذشته به خودی خود، بلکه با هر دو عامل در روابط متقابل آنها سرو کار دارد.» می‌گوید «این گفته دو معنای رایج واژه 'تاریخ' را منعکس می‌سازد؛ یعنی پرس و جوی مورخ و سلسله حوادث گذشته‌ای که در آنها پژوهش می‌کند» (بنگرید به: کار، ادوارد هالت، *تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

3. history-as-event                      4. history-as-account

۵. در زبان انگلیسی، از تعابیر و اصطلاحات دیگری نیز استفاده شده است؛ از جمله «(e) history» و «(n) history» که (e) و (n) به ترتیب به event [= رویداد] و narrative [= روایت، نقل] اشاره دارد.

این دو معنای مختلف واژه تاریخ، تمایز دو نوع مطالعه به کلی متفاوت، اگرچه نه کاملاً بی‌ارتباط به هم را، که به نام «فلسفه تاریخ» معروف است، نشان می‌دهد. فلسفه تاریخ<sup>۱</sup> در معنای اول واژه «تاریخ» (یعنی تاریخ به مثابه رویداد) معمولاً فلسفه نظری یا مادی یا محتوایی تاریخ<sup>۲</sup> خوانده می‌شود. سؤال محوری فلسفه نظری تاریخ این است که آیا تاریخ به طور کلی معنایی دارد یا نه؟ هدف فیلسوف نظری تاریخ این است که در رویدادهای گذشته، الگو یا معنای کلی کشف کند. فلسفه تاریخ، در معنای دوم واژه «تاریخ» (تاریخ به مثابه گزارش)، معمولاً فلسفه نقدی یا صوری یا تحلیلی تاریخ<sup>۳</sup> و یا فلسفه علم تاریخ خوانده می‌شود. فلسفه نقدی تاریخ مسائلی درباره پژوهش تاریخی پیش می‌کشد و به نقد ادعاهای مربوط به علم می‌پردازد. هدف فیلسوف نقدی تاریخ این است که ماهیت پژوهش تاریخی را وضوح بخشد و پیش‌فرضهای اساسی، مفاهیم نظام‌دهنده و روش تحقیق و نگارش آن را روشن سازد؛<sup>۴</sup> برخلاف فلسفه نظری تاریخ که در عرض علم تاریخ قرار دارد و معرفت درجه اول است و به حوزه متافیزیک تعلق دارد، فلسفه نقدی تاریخ ناظر به

۱. نام «فلسفه تاریخ» (philosophie de l'histoire) در قرن هجدهم به وسیله وولتر وضع شد. مراد وی از این اصطلاح نوعی تفکر تاریخی بود که از طریق آن مورخ به جای تکرار صرف آنچه در کتابها و منابع کهن می‌یابد، به بازسازی گذشته در ذهن خود می‌پردازد. همین نام، در پایان قرن نوزدهم، مورد استفاده هگل و دیگر نویسندگان قرار گرفت، ولی آنها از این اصطلاح معنای دیگری را مراد کردند که عبارت بود از «تاریخ جهانی» یا «تاریخ جهان». استفاده سومی که از این اصطلاح شد، از سوی برخی پوزیتیویستهای قرن نوزدهم بود. مراد آنها از «فلسفه تاریخ»، کشف قوانین کلی حاکم بر جریان رویدادهایی بود که مورخ آنها را نقل و روایت کرده است. بنگرید به:

Collingwood, R. G. 1946, *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press, p. 1.

تمایز بین دو نوع فلسفه نظری و تحلیلی، با کتاب *مقدمه‌ای به فلسفه تاریخ نوشته والش*، نزد فیلسوفان و مورخان رواج یافت (بنگرید به: والش، *مقدمه‌ای به فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۶-۱۸).

2. speculative / material / substantive philosophy of history

3. critical / formal / analytical philosophy of history

4. Dray, *op. cit.*, p. 1-2.

علم تاریخ است و معرفت درجه دوم است<sup>۱</sup> و به حوزه معرفت‌شناسی تعلق دارد و به عبارت دقیق‌تر، معرفت‌شناسی خاص است، یعنی معرفت‌شناسی تاریخ.<sup>۲</sup> فلسفه نقدی تاریخ با یک نوع تاریخ‌نگاری هم‌پوشی و تداخل دارد. در اینجا باید بین سه نوع تاریخ‌نگاری تمایز نهاد: توصیفی، تاریخی و تحلیلی.<sup>۳</sup> تاریخ‌نگاری توصیفی<sup>۴</sup>، با پذیرش آنچه مورخان معمولاً انجام می‌دهند، به توصیف روشها و شیوه‌های متعارف آنها می‌پردازد. تاریخ‌نگاری تاریخی<sup>۵</sup> یا به تعبیر رساتر، تاریخ‌نگاری تاریخ‌نگاری<sup>۶</sup> شیوه‌های نگارش تاریخ را از ۲۵۰۰ سال پیش، از زمان هرودوت تاکنون دنبال می‌کند و پیدایش، رشد و تحول تدریجی این شیوه‌ها را در طول تاریخ نشان می‌دهد.<sup>۷</sup> تاریخ‌نگاری تحلیلی یا نقدی<sup>۸</sup>، به بحث از مفاهیم و مسائل فلسفی برخاسته از نگارش تاریخ می‌پردازد. تاریخ‌نگاری نقدی، با فلسفه نقدی تاریخ هم‌پوشی و تداخل دارد و تنها تفاوت آنها شاید در این باشد که اولی از موضع مورخ است و دومی از موضع فیلسوف.<sup>۹</sup>

---

1. هر علمی که موضوعش واقعیت باشد علم درجه اول است و هر علمی که موضوعش رشته‌ای علمی باشد، علم درجه دوم است. مثلاً موضوع شیمی، مواد است، پس علمی درجه اول است، اما فلسفه شیمی، که موضوعش علم شیمی به عنوان یک رشته علمی است، علم درجه دوم محسوب می‌شود.

2. ملکیان، مصطفی، «روش‌شناسی در علوم سیاسی»، مجله علوم سیاسی، سال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۸۰، ص ۲۸۷-۲۸۸.

3. این تمایز را استنفورد در مقدمه این کتاب بیان می‌کند.

4. descriptive historiography

5. historical historiography

6. history of historiography

7. برای نمونه‌ای از این قسم تاریخ‌نگاری، می‌توان از اثر تاریخ‌نگاری در اسلام نوشته فرانتس روزنتال نام برد.

8. analytical / critical historiography

9. برای فهم تفاوت این دو موضع می‌توان به کتاب تاریخ چیست؟، تألیف کار، که از موضع مورخ نگاشته شده و کتاب مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، نوشته والش، که از موضع یک فیلسوف

کتاب درآمدی بر تاریخ پژوهی نوشته مایکل استنفورد، به اذعان خود وی تحت مقوله تاریخ‌نگاری تحلیلی جای می‌گیرد. پاره‌ای از مسائل مهم و اولیه‌ای که درباره تاریخ مطرح می‌شود از این قرار است:

۱. تاریخ چیست؟ (ماهیت تاریخ)
۲. تاریخ درباره چیست؟ (موضوع تاریخ)
۳. تاریخ چگونه عمل می‌کند؟ (روش تاریخ)
۴. ارزش تاریخ در چیست؟ (هدف و غایت تاریخ)
۵. تاریخ به عنوان یکی از شاخه‌های دانش، چه ربط و نسبتی با دیگر شاخه‌های دانش دارد.

سؤال از «چیستی تاریخ» در واقع سؤال از ماهیت تاریخ است و بیان این ماهیت با ارائه تعریفی از تاریخ صورت می‌گیرد. اما قبل از اینکه به تعریف تاریخ پردازیم، باید ببینیم آیا این واژه معنای واحدی دارد یا معنای متعددی و در صورت داشتن معنای متعدد، در سؤال از ماهیت تاریخ و ارائه تعریف از تاریخ، کدام‌یک از این معانی را مد نظر داریم. از این رو، ابتدا به این مسأله می‌پردازیم که واژه تاریخ در کاربردهای مختلف و متعددش، در معنای واحدی به کار رفته است یا معنای متعدد. یعنی این واژه به اشتراک معنوی به کار رفته است یا اشتراک لفظی.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، واژه تاریخ در دو معنای مختلف به کار رفته است: معنای نخست، که به عنوان تاریخ (۱) یا «تاریخ به مثابه رویداد» به آن اشاره می‌شود، عبارت است از تجربه زندگی انسان که در طول زمان امتداد یافته است. این همان معنایی است که می‌توان از آن به عنوان «تاریخ زیسته‌شده» یاد کرد. معنای دوم، که به عنوان تاریخ (۲) یا «تاریخ به مثابه گزارش» به آن اشاره می‌شود، عبارت است از نوعی پژوهش یا تحقیق در موضوعی خاص. این معنا را می‌توان

«تاریخ گفته شده» یا «تاریخ نوشته شده» تعبیر کرد. آنچه در تاریخ‌نگاری تحلیلی یا فلسفه تحلیلی تاریخ مد نظر است، معنای دوم واژه تاریخ است، یعنی علم تاریخ یا تاریخ به عنوان یک رشته علمی و از این نظر نیز که موضوع تاریخ‌نگاری تحلیلی یا فلسفه تحلیلی تاریخ یک رشته علمی است، آن را می‌توان معرفت درجه دوم<sup>۱</sup> تلقی کرد. پس، در سؤال از چیستی تاریخ که نخستین و اصلی‌ترین سؤال تاریخ‌نگاری تحلیلی است، معنای دوم تاریخ مورد توجه است و این سؤال هنگامی جواب کامل خود را می‌یابد که مشخص کنیم پژوهش تاریخی درباره چیست و به چه روش یا روشهایی صورت می‌گیرد و این همان سؤالهای دوم (موضوع) و سوم (روش) ماست.

قبل از اینکه به سؤالهای دوم و سوم پردازیم، به اختصار به ذکر دو نکته می‌پردازیم. نکته نخست، ارتباطی است که نویسنده مدعی است بین دو معنای متفاوت تاریخ وجود دارد و مراد وی از «وحدت تاریخ» (عنوان فصل اول) نیز نشان دادن این ارتباط است. تنها چیزی که از نوشته نویسنده درباره این ارتباط برمی‌آید، این است که تاریخ (۲) همواره در ساختن بخشی از تاریخ (۱) نقش دارد و این تاریخ (۱) نیز به نوبه خود گزارش می‌شود، یعنی تبدیل به تاریخ (۲) می‌گردد. این مسأله صرفاً نشان‌دهنده تأثیر متقابل گزارشهای تاریخی و رویدادهای تاریخی است و هیچ معنای سومی را که این دو معنا در آن وحدت یافته باشند نشان نمی‌دهد. نکته دوم توضیحی است که باید در مورد رشته علمی ارائه داد. امروزه در معرفت‌شناسی<sup>۲</sup>، معرفت<sup>۳</sup> را به سه قسم تقسیم می‌کنند که یک قسم آن

1. second order

2. مراد از معرفت‌شناسی (epistemology یا theory of knowledge) در اینجا معرفت‌شناسی عام است، در مقابل معرفت‌شناسی خاص که همان معرفت‌شناسی علوم است، مثلاً معرفت‌شناسی ریاضی، معرفت‌شناسی تاریخی، و ... معرفت‌شناسی عام، به مسائل کلی و مشترک همه علوم توجه دارد؛ مسائلی چون تعریف معرفت و اقسام آن، امکان حصول معرفت (شکاکیت) و منابع یا روشهای معرفت. معرفت‌شناسی خاص که همان فلسفه علوم است، مانند فلسفه علوم طبیعی، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه علم تاریخ یا فلسفه علم ریاضی، به مسائل خاص توجه دارد.

3. knowledge

«معرفت گزاره‌ای»<sup>۱</sup> است؛<sup>۲</sup> معرفت گزاره‌ای ممکن است به گزاره واحد تعلق گیرد یا به مجموعه گزاره‌ها. مجموعه گزاره‌ها نیز ممکن است دارای رابطه منطقی باشند و یا فاقد آن باشند؛ در صورت اول آن را «رشته علمی»<sup>۳</sup> می‌گویند و در صورت دوم آن را «اطلاعات»<sup>۴</sup> می‌نامند. برای رشته علمی نیز اقسام متعددی برشمرده‌اند<sup>۵</sup> که یک قسم آن علم تاریخ است.<sup>۶</sup> همان‌طور که اشاره شد بحث در باب امکان و

#### 1. propositional knowledge

2. از قسم اول، تعبیر به «دانستن اینکه» (knowing that) می‌کنند و مراد، علمی است که متعلق آن یک گزاره یا قضیه است. مثل اینکه «می‌دانم که امروز شنبه است». قسم دوم، مهارت یا فن (skill) یا معرفتی است که قابل تبدیل به گزاره نیست؛ در اینجا «دانستن چگونگی» (knowing how) مطرح است، مانند دانستن رانندگی یا دانستن شنا، قسم سوم، علم «تشخیص هویت» (identification) یعنی علم شناختن افراد است (بنگرید به: ملکیان، «روش‌شناسی در علوم سیاسی»، ص ۲۸۵-۲۸۶).

#### 3. discipline

#### 4. information

5. رشته علمی، خود، به پنج قسم، تقسیم می‌شود: (۱) عقلی؛ شامل ریاضیات، منطق و فلسفه؛ (۲) تجربی (scientific) که شامل دو قسم طبیعی (فیزیک و شیمی) و انسانی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست) است؛ (۳) شهودی؛ که شامل عرفان و بخشی از روان‌شناسی است؛ (۴) تاریخی؛ شامل تاریخ، جغرافیای تاریخی، لغت و بخشی از فقه؛ (۵) نقلی (به معنای تبعیدی)؛ مثل فقه، گاهی نقلی به معنای تبعیدی است و گاهی به تاریخی هم اطلاق می‌شود (ملکیان، روش‌شناسی در علوم سیاسی، ص ۲۸۵).

6. در باب اینکه آیا تاریخ را می‌توان علمی در کنار علوم دیگر به حساب آورد، همواره بحث و مناقشه وجود داشته است. و ظاهراً مورخان همواره دل‌نگران اثبات علمی بودن کار خود بوده‌اند. ارسطو، تاریخ را علم نمی‌دانست و در تقسیم‌بندی مشهورش از علوم، جایگاهی برای تاریخ قائل نبود و حتی شعر را برتر از تاریخ می‌دانست. ملاک علم از نظر او، ضرورت و کلیت بود و «تاریخ را از آن جهت که با واقعیات جزئی و با اموری که در آنها «محتمل» بودن ضروری نیست، سروکار دارد، از شعر که با واقعیات کلی و با امور «محتمل» مرتبط است، فروتر می‌شمرد و شعر را از تاریخ، فیلسوفانه‌تر می‌خواند» (زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۲۷). این شک و تردید، حتی تا دوره جدید نیز وجود داشت و تنها در اواخر سده هجدهم و سده نوزدهم بود که با پدید آمدن مورخان برجسته و شکل گرفتن روش‌شناسی تاریخی، تاریخ، به عنوان علم، جایگاه خود را تثبیت کرد

چگونگی این قسم از معرفت، موضوع معرفت‌شناسی تاریخی یا فلسفه تحلیلی تاریخ یا تاریخ‌نگاری تحلیلی است.

حال به سؤال دوم می‌پردازیم؛ پژوهش تاریخی درباره چیست؟ ظاهراً پژوهش تاریخی درباره گذشته یا به بیان مشخص‌تر، درباره گذشته انسان است. با این تحدید دامنه، امور طبیعی از قلمرو پژوهش تاریخی بیرون می‌مانند و تنها هنگامی در این قلمرو مورد توجه قرار می‌گیرند که تصور شود مسائلی برای انسانها پدید می‌آورند، یا به نحوی بر آنها تأثیر می‌گذارند. اما آنچه مورخان درباره انسانهای مورد مطالعه‌شان دقیقاً با آن سروکار دارند، چیست؟ پاسخ کالینگوود این است: افعال آنان. بنابراین، کالینگوود «افعال موجودات انسانی که در گذشته انجام پذیرفته است»<sup>۱</sup> را موضوع تاریخ می‌داند.<sup>۲</sup> البته کسانی خارج کردن احوال نفسانی انسان را از حوزه پژوهش تاریخی مورد مناقشه قرار داده‌اند.<sup>۳</sup> محدودیت بیشتری در این دامنه که گاهی بر آن تأکید می‌شود، این است که هرچند تاریخ با افعال افراد انسانی در گذشته سروکار دارد، فی‌نفسه به آنها اهتمام ندارد؛ همان‌طور که مورس

---

و ملاک ارسطویی علم، مورد اصلاح قرار گرفت.

1. re gestae: (actions of human beings that have been done in the past).

2. Colingwood, *op. cit.*, p. 9.

3. ظاهراً نخستین بار، مورخان آنال (به‌ویژه لوسین فور)، بر نقش روان‌شناسی در مطالعات تاریخی تأکید کردند. آنها بزرگ‌ترین کمبودها و نارسای‌های دانش آدمی درباره گذشته را در زمینه عواطف انسانی می‌دانستند و از این شکایت داشتند که سراسر قلمرو احساسات انسانی، بیرون از دایره دانش و پژوهش تاریخی مانده است. در نظر آنها عدم توجه به این جنبه انسانی، موجب می‌گردد گذشته با تمام پیچیدگیهای رنگارنگش، مکشوف مورخان قرار نگیرد. اما مخالفان به کارگیری روان‌شناسی در مطالعات تاریخی، این‌گونه استدلال می‌کردند که دخالت انگیزه‌های انسانی در امر پژوهش تاریخی، موجب نسبی‌گرایی و شکاکیت می‌گردد و مورخ، تنها به شرطی ممکن است بر شکاکیت تاریخی چیره شود که روشی که به کار می‌برد، به تعیین انگیزه‌ها بستگی نداشته باشد (بنگرید به: هیوز، ه. استوارت، راه فروبسته، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ته‌ران: انتشارات علم-ی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۴۰-۴۱؛ همچنین، همو، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۶-۱۷۷).

مندلبوم<sup>۱</sup> اشاره کرده است، یک عمل دقیقاً موضوع مطالعه تاریخی قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه «معنا و اهمیت اجتماعی» داشته باشد.<sup>۲</sup>

پس برای فهم موضوع تاریخ، نیازمند تحلیلی از فعل هستیم.<sup>۳</sup> استنفورد در تحلیلی که از معنای فعل ارائه می‌دهد، پنج مؤلفه را برمی‌شمارد: (۱) نیت یا هدف که می‌توان به طور کلی آن را عبارت از تغییری در فرد یا جهان دانست، البته باید هدف را از نتیجه متمایز کرد؛ هدف در واقع همان قصدی است که فاعل از انجام فعل در نظر دارد و نتیجه پیامدی است که بر فعل مترتب می‌شود و این دو همواره با یکدیگر مطابقت ندارند و از این روست که گاهی فعل به شکست می‌انجامد؛ (۲) ارزیابی‌ای که معمولاً از اوضاع حاضر و آینده به عمل می‌آید؛ (۳) شیوه؛ (۴) انگیزه؛ (۵) بافت و زمینه.

فایده این تحلیل آن است که فهم عمیق‌تری از رویدادهای گذشته به دست می‌دهد. بر این اساس هر فعلی در محیطی خاص واقع می‌شود یا به تعبیری، هیچ فعلی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. مراد از بافت و زمینه یک فعل، کل محیط اجتماعی، فیزیکی و فرهنگی است که فعل در آن واقع می‌شود. بنابراین بافت و زمینه‌ای که فعل در آن واقع می‌شود در سه مقوله جای می‌گیرد: بافت فیزیکی یا طبیعی، بافت اجتماعی، بافت فرهنگی. برای فهم بافت طبیعی، لازم است که به معلومات جغرافیایی رجوع کنیم. از این رو، این معلومات برای پژوهش تاریخی از واجبات شمرده شده است. میشله<sup>۴</sup>، مورخ و ادیب فرانسوی، می‌گفت که:

در مطالعات تاریخی، اگر جغرافیا اساس کار نباشد، مانند نقاشیهای چینی که زمین در آنها

1. Maurice Mandelbaum

2. Dray, *op. cit.*, p. 8.

3. بحث از معنای فعل و تمایز آن از رفتار، در حوزه‌های مختلف پژوهش، مورد توجه قرار گرفته است. (از جمله در فلسفه حقوق و فلسفه ذهن) و حتی شاخه مستقلی از فلسفه به نام فلسفه فعل (philosophy of action) پدید آمده است (بنگرید به: ملکیان، مصطفی، راهی به رهایی، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۴۷۳-۴۷۴).

4. Michelet, Jules (1798-1874).



وجود ندارد، به نظر خواهد رسید مردم که سازندگان تاریخ‌اند، روی هوا گام بر می‌دارند. البته زمین را نباید محل وقوع کارها تلقی کرد، تأثیر آن از نظرهای مختلف مانند وضع اقلیمی و جز اینهاست (هیوز، راه فروبسته، ص ۲۰).

نقشی را که بافت و زمینه ایفا می‌کند می‌توان عبارت از شکل‌دهی، محدودسازی و کمک به معنادهی فعل دانست.

گفته شد آن دسته از افعالی مورد توجه مورخ قرار می‌گیرند که معنا و اهمیت اجتماعی دارند. حال باید پرسید که آیا این اهمیت در خود رویدادها نهفته است یا مورخ است که این معنا و اهمیت را به آنها می‌دهد. در صورت دوم، معنا و اهمیتی که رویدادها به واسطه مورخ می‌یابند، به نظام ارزشی مورخ و عصر وی بستگی دارد. از این رو هر عصری تاریخ را از دید خود می‌نگارد. این مطلب یادآور سخن مورخ ایتالیایی، کروچه<sup>۱</sup> است که مدعی بود «هر تاریخ راست‌ین، تاریخ معاصر است».<sup>۲</sup>

اگر تاریخ به آن دسته از افعال گذشته انسان اهتمام دارد که معنا و اهمیت اجتماعی دارند، ماهیت این اهتمام چیست؟ یک جواب واضح این است: پی بردن به اینکه آن افعال چه بوده‌اند؛ به تعبیری، احراز واقعیات. اما مطمئناً وظیفه مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید در آنها قابلیت فهم نیز ایجاد کند، و این گاهی اوقات ایجاب می‌کند که آن واقعیات تبیین شوند.<sup>۳</sup> پس کار مورخ یکی این است که به ما بگوید چه اتفاق افتاده است (احراز واقعیات) و دیگر اینکه بگوید چرا اتفاق افتاده است (تبیین واقعیات یا بیان چرایی آنها) و این کار دوم است که موجب تمایز تاریخ از وقایع‌نگاری صرف می‌گردد.

آنچه مورخ برای انجام وظیفه نخست خود در اختیار دارد، شواهدی از گذشته، یعنی اسناد و مدارک است. و از این نظر است که معرفت تاریخی، معرفتی

---

1. Corce, Benedetto (1866-1952)

2. هیوز، آگاهی و جامعه، ص ۱۸۶.

3. Dray, *op. cit.*, p. 9.

غیرمستقیم<sup>۱</sup> است؛ یعنی معرفتی است که به واسطه اسناد و مدارک باقی مانده از گذشته به دست می آید.

درباره وظیفه دوم مورخ، یعنی ارائه تبیین، این نزاع وجود دارد که آیا تبیین مورد نظر مورخان با آنچه در علوم طبیعی به عنوان تبیین ارائه می گردد، تفاوت دارد یا نه؟ پوزیتیویستها منکر این تفاوت اند و در مقابل آنها ایدئالیستها بر وجود چنین تفاوتی تأکید می ورزند؛ در نظر پوزیتیویستها مفهوم تبیین خنثی است و هر کجا که تبیین با موفقیت ارائه شود، ضرورتاً نشان دهنده شکل واحدی است. البته واضح ترین و نظام مندترین شکل آن، در علوم طبیعی است؛<sup>۲</sup> ولی اگر مورخان تبیینهایی ارائه می کنند، انتظار می رود در مفهوم و ساختار با تبیینهای علمی به طور تنگاتنگ قرابت داشته باشند. تبیینهای علمی ممکن است خودشان در سطوح مختلفی از کمال باشند، اما به نظر می رسد به طور گسترده توافق بر این است که به اندازه ای که آنها با رویدادهای خاص سروکار دارند، در یک ویژگی اساسی مشترک اند: یعنی با نشان دادن اینکه آنچه باید تبیین شود تحت قوانین کلی تجربی قرار می گیرد، آن را قابل پیش بینی می گردانند. بنابراین در موارد آرمانی، تبیین الگویی کاملاً قیاسی دارد، یعنی نشان داده می شود که گزاره ای که وقوع آنچه را باید تبیین گردد، بیان می کند، به لحاظ منطقی از گزاره ای که بیان کننده شرایط مقدم و قوانین عام به لحاظ تجربی تأیید شده است، قابل استنتاج می باشد. برای مثال، اگر مورخان بخواهند سقوط امپراتوری ساسانیان را در حمله اعراب تبیین کنند، آنچه باید معلوم کنند مجموعه شرایط مقدم بر آن است به اضافه گزاره های حاکی از قوانین مناسب که نشان دهنده قابل پیش بینی بودن وقوع آن است. همپل موضع پوزیتیویستی خود را این گونه بیان می کند:

هدف تبیین تاریخی نیز این است که نشان دهد رویداد مورد نظر امری اتفاقی نبود، بلکه با

۱. مراد از معرفت غیرمستقیم معرفتی است که مقابل معرفت مستقیم، که مورد توجه علوم تجربی است، قرار دارد.

۲. برای ملاحظه چگونگی تبیین در علوم طبیعی، بنگرید به: همپل، کارل، *فلسفه علوم طبیعی*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ص ۵۸-۸۶.

در نظر گرفتن برخی از شرایط پیشین یا هم‌زمان متوقع بود. توقع مورد نظر در اینجا پیش‌گویی یا غیب‌گویی نیست، بلکه پیش‌بینی علمی عقلانی‌ای است که مبتنی بر فرض قوانین عام است (Hempel, 1942, pp. 348-9).

البته در باب اینکه مورخان این قوانین عام را از کجا باید به دست آورند، پوزیتیویست‌ها هیچ سخنی برای گفتن ندارند.

ایدئالیست‌ها برخلاف پوزیتیویست‌ها با تأکید بر ماهیت خاص موضوع مورد مطالعه مورخان (یعنی افعال انسانها) و تفاوت آن با موضوع مورد مطالعه دانشمندان علوم طبیعی، به کارگیری الگوی علمی تبیین را در تاریخ رد می‌کنند. از نظر کالینگوود که از موضعی ایدئالیستی سخن می‌گوید، فعالیت انسانها عقلانی است، یعنی انسانها در افعال خود هدف و نیتی را دنبال می‌کنند و مورخ برای فهم آن افعال و تبیین آنها باید با بازسازی آنها در ذهن خود، به فکر و اندیشه‌ای که در پس آن افعال نهفته است برسد. بنابراین در حالی که تبیین در علوم طبیعی مبتنی بر قوانین عام است که بیانگر رابطه علیت‌اند، در تاریخ، تبیین نه بر اساس علل، بلکه بر اساس دلایل صورت می‌گیرد؛<sup>۱</sup> دلایلی که «عاملان<sup>۲</sup> تاریخی» برای انجام افعال خود در ذهن داشته‌اند، و همان‌طور که گفته شده، فهم این دلایل هنگامی صورت می‌گیرد که مورخ گذشته را در ذهن خود بازسازی کند.<sup>۳</sup>

و اما پاسخ به سؤال چهارم، یعنی اینکه ارزش تاریخ چیست یا تاریخ برای

1. در باب تفاوت علت و دلیل، به اختصار، می‌توان چنین گفت که اگر بپذیریم هر پدیده‌ای علت دارد، این علت، به دو گونه قابل تصور است: یا علت معرفتی است، یعنی از سنخ استدلال است که به آن اصطلاحاً دلیل می‌گوییم؛ یا علت غیرمعرفتی است که به آن اصطلاحاً علت می‌گوییم. مثلاً اعتقاد به وجود خدا به عنوان یک پدیده، گاهی ناشی از استدلال است، یعنی دلیل دارد و گاهی ناشی از امری غیرمعرفتی مثلاً ترس است، یعنی علت دارد (در باب تفاوت علت و دلیل، بنگرید به: سروش، عبدالکریم، *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران: انتشارات صراط، ۱۳۷۵، ص ۳۶۷-۳۷۰).

2. agents

3. برای بحث مفصل‌تر در خصوص تبیین تاریخی، بنگرید به: سروش، عبدالکریم، *علم‌شناسی فلسفی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۳۲۱-۳۳۸.

چیست، شاید سخت تر از سؤالات دیگر باشد، زیرا بیان اینکه چیزی «برای چیز دیگر» است، مستلزم تمایزی بین (الف) و (ب) است، در حالی که (ب) فی نفسه مطلوب است و (الف) مطلوبیتش را از (ب) کسب می کند.<sup>۱</sup> پس سؤال این است که چه چیز مطلوب تری وجود دارد که ما باید تاریخ را وسیله‌ای برای رسیدن به آن قرار دهیم؛ شاید بی شتر سوءاستفاده‌هایی را که از تاریخ صورت گرفته است، بتوان بدین نحو توضیح داد؛ مثلاً اعمال کسانی را که تاریخ را تابع اغراض سیاسی، دینی یا ملی قرار داده‌اند. تنها چیزی که در تاریخ ارزش دارد کشف حقیقت است و از این رو، به قول استنفورد، دنبال کردن هر هدفی غیر از آن توهین به کلیو<sup>۲</sup>، الهه تاریخ، است.<sup>۳</sup>

مسئله پنجم این است که تاریخ به عنوان یک رشته علمی، چگونه به دیگر علوم مربوط و منسوب می شود. اگر بخواهیم ربط و نسبت دو شاخه از دانش را بررسی کنیم، می توانیم این بررسی را به دو لحاظ انجام دهیم؛ یکی به لحاظ تاریخ، دیگری به لحاظ ذات و ماهیت. بررسی به لحاظ تاریخی، بدین طریق صورت می گیرد که سیر تاریخی پیدایش و تکوین و بسط و تحول هر یک از دو شاخه دانش را بنگریم و دادوستدها و تأثیر و تأثرهایی را که آن دو در طول تاریخ خود داشته‌اند، مشخص کنیم. مثلاً اگر بخواهیم ارتباط تاریخ را با علوم چون اخلاق، فقه، تفسیر یا علوم ادبی به لحاظ تاریخی بررسی کنیم، لازم است در ابتدا از سیر تاریخی علم تاریخ در جهان اسلام و از سیر تاریخی آن علوم اطلاع داشته باشیم و آنگاه تأثیر و تأثرهای آنها را بر یکدیگر مشخص سازیم. مثلاً ادعا شده است که ابوعلی مسکویه نویسنده کتاب معروف تجارب‌الأمم، از آنجا که فیلسوف و متفکر اخلاقی نیز بوده، اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی‌اش در شیوه تاریخ‌نگاری وی

1. مثلاً ویتامین ث برای سلامتی لازم است. «سلامتی» فی نفسه مطلوب است و «ویتامین ث» مطلوبیتش را از «سلامتی» کسب می کند.

2. Clio

3. بنگرید به: فصل سوم.

تأثیر داشته‌اند.<sup>۱</sup>

بررسی ارتباط دو علم به لحاظ ذات و ماهیتشان، به نوع نگرش به ماهیت آن دو علم بستگی کامل دارد. برای مثال، همان‌طور که استنفورد می‌گوید، اینکه برودل تاریخ را از جمله علوم اجتماعی به حساب می‌آورد، ناشی از تلقی وی از تاریخ بوده است. در نظر کالینگوود که تلقی کاملاً متفاوتی از تاریخ دارد، این دیدگاه برودل کاملاً مردود است. شاید در مقایسه با دیگر علوم، تاریخ و علوم اجتماعی بیشترین ارتباط را با هم داشته باشند، زیرا هر دو دقیقاً حوزه واحدی را بررسی می‌کنند. علوم اجتماعی می‌تواند هم در موضوعات مورد مطالعه و هم در روشهای مطالعه به تاریخ کمک کند و تاریخ نیز می‌تواند بیشتر در فراهم ساختن مواد خام به علوم اجتماعی یاری رساند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

کتاب حاضر که در یک مقدمه و ده فصل نگارش یافته، در پی آن است که برخی حوزه‌ها و روشهای نگارش تاریخ را روشن سازد.

در مقدمه، ضمن اشاره به دو معنای متفاوت واژه «تاریخ» و حوزه‌های معرفتی مرتبط با آن و برخی مباحث و مسائل مطرح شده در آنها، جایگاه کتاب و نحوه استفاده از آن بیان شده است. فصل اول و دوم با عناوین «وحدت تاریخ» و «کنش در تاریخ»، در واقع به این مسئله می‌پردازد که موضوع تاریخ چیست؛ تاریخ درباره گذشته انسانها یا به تعبیر دقیق‌تر، درباره افعال گذشته انسانهاست. در اینجا با اشاره به تمایز کنش و رفتار به اینکه رفتار جنبه قابل مشاهده کنش است، ولی فعل رفتاری است که نیت در آن اخذ شده باشد، پنج مؤلفه سازنده یک کنش یعنی نیت، ارزیابی، معنا (یا غایت)، اراده (یا میل) و پنجم، بافت و زمینه که متضمن مؤلفه‌های

1. Leaman, Oliver (ed.), (1990), *History of Islamic Philosophy*, London: Routledge, vol. 1, p. 252.

2. باتامور، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی کلجائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۷۳-۷۴.

پیشین است، بیان شده است. فصل دوم با گزارشی از بعضی استفاده‌ها و سوءاستفاده‌هایی که از مطالعه تاریخ می‌شود خاتمه می‌یابد.<sup>۱</sup>

فصل سوم با عنوان «نگرش به تاریخ» در سه بخش تنظیم شده است: بخش نخست به بحث درباره نگرشهای شخصی به تاریخ می‌پردازد؛ بخش دوم به نگرشهای عمومی به تاریخ اختصاص یافته است؛ این دو بخش، در واقع نقش علم تاریخ در زندگی خصوصی و عمومی را بررسی می‌کند. بخش سوم به رابطه تاریخ با علوم اجتماعی می‌پردازد. این بخش با برشمردن مشابهتها و تفاوتهای این دو شاخه معرفت، شیوه‌های مختلف همکاری و یاری رساندن آنها به یکدیگر را بیان می‌کند.

فصل چهارم با عنوان «گفتار در تاریخ» به روش نگارش تاریخ می‌پردازد و مسائل راجع به چگونگی و چرایی نگارش تاریخ را بررسی می‌کند. نوشته تاریخی آن گونه که ما درک می‌کنیم، به یونانیان و شاید هم پیش از آنها بر می‌گردد، اما به عنوان شکلی از پژوهش که مدعی داشتن روش‌شناسی نظام‌مند باشد، تا اواخر قرن هجدهم به طور پراکنده و ناقص وجود داشته است و در قرن نوزدهم است که به عنوان شکل متمایزی از معرفت پدید می‌آید. دو شیوه نگارش تاریخ که دو گونه تاریخ متفاوت را پدید می‌آورند، در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرند. یکی روش روایی و نقل که تاریخ روایی را پدید می‌آورد. در این گونه تاریخ، توصیف نقش محوری دارد. دیگری روش علمی که تاریخ علمی را پدید می‌آورد. در تاریخهای علمی، تبیین محوریت بیشتری دارد.

فصل پنجم با عنوان «معرفت در تاریخ» به محصول فرایند نگارش تاریخ، یعنی معرفت تاریخی و میزان اعتبار و وثاقت آن می‌پردازد و مسائلی چون ماهیت معرفت تاریخی، صدق تاریخی، واقعیت و عینیت در تاریخ و نقش تخیل را مورد

1. در باب این موضوع، خواننده علاوه بر فصل دوم کتاب حاضر، می‌تواند رجوع کند به:  
الف) خیل، پیترو، *استفاده و سوءاستفاده از تاریخ*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.  
ب) نیچه، فردریش، «در باب فواید و مضار تاریخ برای زندگی»، ترجمه مراد فرهادپور، *ارغنون*، سال اول، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۳.

بحث قرار می‌دهد. این فصل با ارائه تعریف متعارف معرفت آغاز می‌گردد و سه نوع معرفت از هم تمیز داده می‌شوند: مستقیم، غیرمستقیم و تعمیم‌یافته. معرفت تاریخی عمدتاً از نوع دوم است. آشکار است که هر گزارش تاریخی باید ساختن یا بازسازی گذشته باشد؛ به عبارت دیگر، آن را باید به عنوان مدلی از گذشته در نظر آورد و با خود واقعیت اشتباه نگرفت. معرفت تاریخی را شاید به بهترین نحو بتوان به عنوان نوعی تقریب به حقیقت نگریست. در مواجهه با تردیدهای شک‌آکان راجع به اینکه آیا اصلاً معرفت به گذشته امکان‌پذیر است یا نه، باید تأکید کرد که در پرداختن به مسائل معرفت، فیلسوف هیچ برتری ذاتی بر مورخ ندارد. امروزه دیگر فیلسوفان تاریخ به تاریخ منحصرأ به عنوان معرفت نمی‌پردازند. اخیراً بحث از تاریخ به عنوان معنا نیز نزد آنها رواج یافته است. به عبارت دیگر، از علایق معرفت‌شناختی به سوی علایق تفسیری گرایش یافته‌اند. اما هم معرفت در تاریخ و هم معنا، مبتنی است بر آنچه از گذشته باقی مانده است که بدون آن هیچ چیز قابل بیان نیست. فصل بعدی نگاهی دارد به آنچه گذشته از خود بر جای می‌نهد.

فصل ششم با عنوان «تاریخ و آثار باقیه» به بحث از مفهوم شاهد، ماهیت شواهد تاریخی، چگونگی به کارگیری شواهد تاریخی در تاریخ‌نگاری، اصل و منشأ شواهد تاریخی و تاریخ شفاهی می‌پردازد. معرفت تاریخی که جنبه‌های مختلف آن موضوع فصل پیشین بود، مبتنی بر شواهد تاریخی است. شواهد تاریخی آثار و بقایایی است که از گذشته بر جای مانده است و در واقع پل ارتباطی بین گذشته و حال است. معرفت ما به گذشته از فهم درست ماهیت این شواهد، اینکه واقعاً چه هستند، دلالت بر چه چیزی می‌کنند و از کجا نشئت می‌گیرند، پدید می‌آید و میزان اعتبار و وثاقت تاریخی نیز وابسته به ارزیابی قابل اعتمادی از چنین شواهدی است. با آغاز تفکر علمی نوین و با کارهای لئوپولد فون رانکه کم‌کم ابزارهای ارزیابی این شواهد و نحوه به کارگیری آنها در نگارش تاریخ فراهم آمده است.

فصل هفتم با عنوان «رویداد در تاریخ» به بحث درباره ماهیت رویداد، شکلها و ساختارهای تاریخ و زمان به عنوان مفاهیم اساسی در تاریخ می‌پردازد. در سه فصل

گذشته به معنای دوم تاریخ پرداخته شد، یعنی به آنچه انسانها درباره گذشته می‌گویند، می‌اندیشند و می‌نویسند. این فصل، به خود گذشته و به پاره‌ای از مسائلی که از آن نشئت می‌گیرد، می‌پردازد. رویدادها موادی‌اند که مورخان مدعی بررسی آنها می‌باشند. با این حال اگر ما به عقب برگردیم تا در ورای آثار مورخان به موضوع آنها برسیم، نمی‌توانیم در رویداد متوقف شویم. زیرا «رویداد»، مفهومی ساخته انسان است. جهان صحنه تحول همیشگی و تغییر دایم است؛ تنها اندکی از این تغییرات بی‌شمار، مورد ادراک انسان قرار می‌گیرد و تنها اندکی از آنچه درک شده دارای این ارزش دانسته می‌شود که به عنوان «رویداد» تلقی شود. بنابراین اگر رویدادها ماده تاریخ‌اند، باید خاطر نشان ساخت که آنها تا حدی محصول اندیشه انسان‌اند. از این رو، نباید آنها را با امور واقعی و موضوعات عینی اشتباه گرفت. روی داده‌ای تاریخ‌ی، در قلم‌رو زمان-ی-مکان-ی‌ای روی می‌دهند که به آن قلمرو تاریخی می‌گویند؛ مورخان شکل و ساختار قلمرو تاریخی را مشخص می‌سازند و البته اولین و اصلی‌ترین کار، تعیین ترتیب و توالی زمانی است.

فصل هشتم با عنوان «توالی در تاریخ» به بحث از علیت و تبیین در تاریخ می‌پردازد. اهمیت این دو در تاریخ به حدی است که برخی مطالعه تاریخ را مطالعه علل می‌دانند و تفاوت تاریخ با وقایع‌نگاری صرف را در ارائه تبیین در تاریخ می‌بینند. هر چند بین علت و تبیین غالباً ارتباط وجود دارد، زیرا اکثر تبیینها در پی یافتن علت‌اند و علل در راستای تبیین شناخته می‌شوند، ولی آنها دو مفهوم کاملاً متمایزند و به دو نظام متفاوت تعلق دارند. علیت رابطه‌ای است که در جهان طبیعی برقرار است، اما تبیین رابطه‌ای عقلی و فکری است. علت چیزی است که در جهان واقعی عمل می‌کند و چه انسانها به فهم آن نائل آیند و چه نیابند، وجود دارد؛ ولی تبیین به قلمرو اندیشه‌ها تعلق دارد و در ارتباط با فهم، معنا پیدا می‌کند. نوع تبیینی که مورخان برای وقوع یک رویداد ارائه می‌کنند، معمولاً به دید و نگرش آنها نسبت به جهان به طور کلی، یعنی به فلسفه آنها، بستگی دارد. فصل بعدی نگاهی به فلسفه تاریخ و مسائل مربوط به آن دارد.



فصل نهم با عنوان «نظریه در تاریخ» به بحث دربارهٔ سر در آوردن از تاریخ، رهیافتهای تحلیلی و نظرپردازانه به تاریخ و معرفی نظریه‌ها در تاریخ می‌پردازد. بخش نخست این فصل نگاهی دارد به فلسفه نظری تاریخ. فلسفه نظری تاریخ که زمانی رواج تام و تمام داشت، در قرن حاضر مورد بی‌مهری و انکار قرار گرفته است، با این حال مسائلی که در صدد پاسخ‌گویی به آنهاست همچنان به جای خود باقی‌اند و چاره‌ای جز مواجهه با آنها نیست. در بخش دوم به مس‌نله الگوها در تاریخ توجه شده است. در اینجا نیز با مشکلی مواجه می‌شویم. از یک سو، ظاهراً بدون داشتن نوعی الگو فهمیدن تاریخ محال است؛ از سوی دیگر، هر الگویی ابداع مورخ پنداشته می‌شود و نه بخشی از خود تاریخ. در اینجا بدون نگاه نقادانه به آثار مورخان امید رسیدن به هیچ راه‌حلی وجود ندارد. با وجود این، همان‌قدر که نگرستن از نزدیک به تاریخ سودمند است، عقب‌ایستادن و از فاصله دور و از منظری بهتر نظر کردن به تاریخ نیز مفید است. ولی آیا می‌توان نگاهی از بالا به تاریخ داشت؟ فصل بعد به پاره‌ای از تلاشهای صورت گرفته در این باب نظر دارد.

فصل دهم و آخرین فصل با عنوان «فراتر از تاریخ» به مباحثی چون تاریخ‌گرایی، اثبات‌گرایی و آرمان‌گرایی، اسطوره، حقیقت و معنا می‌پردازد. این فصل تلاش دارد تا به تاریخ به عنوان یک کل‌نگاهی بیندازد و بیند تاریخ از دیدگاههای مختلف واجد چه معنایی است. مشکل معنا و معانی آن در وهله اول در ارتباط با اسطوره‌ها (که مملو از معانی‌اند) و حقیقت تاریخی (که ظاهراً دشمن اسطوره است) مطرح می‌شود. ولی در چه صورت می‌توان گفت تاریخ واجد معناست، معنایی شبیه آنچه در بحث از معنای زندگی اراده می‌کنیم؟

کتاب درآمده بر تاریخ پژوهی خواننده را با مفاهیم، نظریه‌ها و روشهای اساسی تاریخ و مشکلات و مسائلی که در مطالعه جدی آن پدید می‌آید، آشنا می‌سازد. هر فصل از این کتاب دارای یک مقدمه و یک نتیجه است. در مقدمه، موضوع با بیانی ساده طرح می‌شود و سؤالاتی مطرح می‌گردد که آن فصل در صدد پاسخ‌گویی به آنهاست. در پایان هر فصل، در قسمت نتیجه، مباحث مطرح شده و

نتایج به دست آمده به اجمال مرور می‌شوند و منابعی برای مطالعه بیشتر معرفی می‌گردد. ساختار کتاب به نحوی است که هر فصل به طور مستقل قابل مراجعه است، هر چند ترتیب منطقی فصول در کل رعایت شده است. کتاب از مثالها و نمونه‌های تاریخی رایج، به ویژه در تاریخ معاصر، استفاده می‌کند. این مثالها، هر چند در درک بهتر مطالب مطرح شده کمک می‌کنند، ولی درک آنها برای خواننده ناآشنا با تاریخ معاصر اروپا خالی از دشواری نیست. همچنین، گستره مباحث مطرح شده در این کتاب، گاهی از عمق آن کاسته و به مؤلف اجازه موشکافیهای بیشتر را نداده است. با این همه، کتابی است که می‌توان گفت به حق راهنمای تاریخ‌پژوهی است.

عنوان اصلی کتابی که خواننده، ترجمه آن را پیش روی خود دارد، *A Companion to the Study of History* است؛ واژه «Companion» را می‌توان به «کتاب همراه» یا «راهنما» ترجمه کرد و منظور مجموعه‌ای که از سوی انتشارات دانشگاه بلکول (Blackwell) با این عنوان در موضوعات مختلف منتشر شده این است که به منزله راهنمایی برای دانشجویان یا محققان در بخشها و جنبه‌های مختلف موضوع مورد نظر باشد؛ و کتاب حاضر نیز که جزء این مجموعه است همین ویژگی را دارد. ولی مترجم به دلیل دلالت‌های دیگری که واژه «راهنما» در زبان فارسی دارد، آن را به «درآمد» تغییر داد. بخش دوم این عنوان، «*the Study of History*»، را می‌توان به «مطالعه تاریخ» یا «پژوهش تاریخ» یا به قیاس تعبیری چون «دین‌پژوهی» که امروزه در زبان فارسی رواج یافته‌اند، به «تاریخ‌پژوهی» ترجمه کرد. از این رو، عنوان فارسی کتاب حاضر با تغییر اندکی چنین شده است: *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*. مایکل استنفورد (متولد ۱۹۲۳) استاد تاریخ و فلسفه است و علاوه بر مقاله‌های متعدد، غیر از کتاب حاضر، دو کتاب دیگر در حوزه تاریخ‌پژوهی و فلسفه تاریخ با عناوین ماهیت معرفت تاریخی (۱۹۹۰) و *درآمدی بر فلسفه تاریخ* (۱۹۹۸) منتشر ساخته است. کتاب اخیر، با ترجمه جناب آقای احمد گل محمدی از سوی نشر نی (چاپ اول، ۱۳۸۲) به فارسی انتشار یافته است.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، نویسنده برای اجتناب از بحث

انتزاعی، و به منظور ملموس کردن مباحثی که مطرح ساخته، از نمونه‌ها و مثالهای تاریخی زیادی بهره برده، و این موجب راه یافتن اعلام تاریخی و جغرافیایی و حوادث تاریخی فراوان به کتاب شده است. سعی مترجم بر این بوده است که این اعلام و حوادث را تا حد امکان با افزودن یادداشتهایی به پایان هر فصل توضیح دهد و بدین منظور، برای تمایز آنها از پانوشتها شماره آنها را داخل پرانتز قرار داده است.

مشکل دیگر در مورد این اعلام تاریخی و جغرافیایی، آوانگاری یا حرف‌نویسی آنها به فارسی بود. معیار گزینش مترجم در مورد برابری فارسی اعلام، یکی *دائرةالمعارف فارسی* مصاحب بوده که در نزد اکثر محققان از اعتبار خاصی برخوردار است؛ دیگری فرهنگ *یک‌زبانۀ وبستر* بوده که مشخصات کتاب‌شناختی آن چنین است:

*Webster's New Collegiate Dictionary*, Merriam Company.

و سوم، فرهنگ *تلفظ نامهای خاص*، تألیف فریبرز مجیدی، از انتشارات فرهنگ معاصر (چاپ اول، ۱۳۸۱).

در پایان، لازم می‌دانم از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر عزت‌الله فولادوند که درس ترجمه را در محضر ایشان آموختم و همو مشوق و راهنمای من در ورود به حوزه فلسفۀ تاریخ بود و در طول مدت ترجمۀ این کتاب، با گشاده‌رویی و صبر و تحمل، اشکالات و خطاهای اینجانب را برطرف کرد، مراتب سپاس خود را ابراز دارم. همچنین از استاد محترم جناب آقای دکتر بیوک علیزاده، که علاوه بر راهنمایی و تشویق در ترجمۀ این کتاب در طول دوران تحصیلات دانشگاهی مرا مرهون هدایتها و محبتهای خویش قرار داده‌اند، بسیار سپاس گزارم و از محضرشان این اجازه را می‌خواهم تا ترجمۀ حاضر را به ایشان تقدیم کنم. همسر گرامی‌ام، سرکار خانم فریبا پات، در ترجمۀ سه فصل نخست این کتاب و مقابله و ویرایش بقیۀ فصول به من یاری بسیار رسانده‌اند که زحمات ایشان را ارج می‌نهم. از دوستان گرانقدرم جناب آقای عباس اسکوئیان و جناب آقای امیر مازیار که ترجمۀ فصل دهم کتاب حاضر را از نظر گذراندند و اصلاحات لازمی را متذکر شدند، سپاس

فراوان دارم. همچنین از سرکار خانم مرجان مهدی پور که برای ویرایش متن حاضر زحمات بسیاری را متحمل شدند و تلاش نمودند متنی خواناتر به خواننده ارائه کنند، سپاس گزارم. بدیهی است که مسئولیت همه خطاهای راه یافته به این ترجمه بر عهده مترجم است.

انجام این ترجمه به مساعدت معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) صورت گرفت، که از آن معاونت محترم نیز سپاس گزارم.

مسعود صادقی علی آبادی

تهران ۱۳۸۴